



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

### نکات بدست آمده از زندگی با سوره نصر و خیرگزینی در هفته گذشته:

این هفته را با روایت از امام کاظم علیه السلام شروع می‌کنیم. حضرت می‌فرمایند: «يَنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّٰهِ أَنْ لَا يَسْتَبْطِئَهُ فِي رِزْقِهِ وَلَا يَتَّهَمَهُ فِي قَضَائِهِ»<sup>۱</sup> برای کسی که درباره خدا فکر می‌کند و عاقل است شایسته است که خدا را در رزق او دچار کندی نداند و در قضای الهی خدا را متهم نداند. یعنی کسی که خدا را می‌شناسد نباید فکر کند که خدا چرا نیازهای او را برآورده نمی‌کند و خدا را دچار کندی در رزق نمی‌داند و این حکمت خدا است. از این روایت می‌توان به این نکته رسید که این گزاره‌ها «خدایا چرا نمی‌دهی؟!» و «خدایا چرا این چنین کردی؟!» به دلیل بی‌عقلی است.

چند هفته است که تکلیفمان در سوره‌ها تمرین خیرگزینی است. به نظر می‌رسید فرآیند خیر هنوز برایمان جا نیفتاده و نمی‌توانیم مثال برای آن بزنیم. بنابراین لازم است در این رابطه در کلاس صحبت کنیم:

مدل اول این است که راجع به فرآیند خیر و کتاب فرآیند خیر و بخش‌های مختلف آن در کلاس کار شود.

مدل دوم این است که از مثال‌های زندگی روزمره فرآیند خیر بدست آوریم. اگر ما روزانه یک مثال را ثبت کنیم و فرآیند خیر را در آن بررسی کنیم این فرآیند را درونی می‌کنیم. تکلیفی است که اگر انجام نشود به هدف خود در فهم فرآیند خیر نخواهیم رسید. اگر این کار را انجام دهید ممکن است با مثالی مواجه شوید که فرآیند خیر آن را نمی‌توانیم بدست آوریم، مشکلی ندارد چون این جزء تکلیف است. بهتر است فرآیند خیر را در عمل‌های خود بررسی کنیم تا بهتر به نتیجه برسیم. به طور کلی ما با امور و اعمال سرو کار داریم، امور کلان‌تر هستند و موضوع می‌باشند ولی اعمال جزئی‌تر و عینی است. هر امری تبدیل به عمل می‌شود. مثلاً «خواندن برای ارشد» موضوع است و امور باید جزئی‌تر شود البته برای امور هم می‌توان فرآیند خیر بدست آورد ولی باید جزئی شود. در فرآیند خیر وقتی موضوع انتخاب می‌کنید در مولفه‌های مختلف فرآیند می‌توان آن را قرار داد و بررسی کرد. ولی وقتی یک موضوع کلی انتخاب می‌کنیم آن را باید کلی قرار داد و بعد آن را در مولفه‌های مختلف بررسی می‌کنیم.

■ در فرآیند خیر برای اینکه کاری را انجام دهیم اول لازم است در رابطه با آن موضوع به کارها و وضعیت‌های مختلف فکر کنیم. مثلاً بحث موضوع این است «من ناهار باید درست کنم» حالا چطور می‌توان ناهار را در فرآیند خیر قرار داد؟ یعنی فضا را از حالت نامحدود به حالت محدود تبدیل می‌کنیم. ما نوعاً در تفصیل مشکل داریم. برای مثال در پختن غذا فکر ما فقط به نوع غذا می‌رود و این به دلیل نداشتن تفصیل مناسب است. برای این مثال می‌توان از «چرا غذا درست کنم؟» شروع کرد. باید بتوان به این سوال پاسخ داد. چه غرض‌ها و اهدافی برای پختن غذا وجود دارد؟ نیت من برای پختن غذا چیست؟ ما می‌توانیم اهداف طولی داشته باشیم مثلاً هدف ما یک چیز است و می‌توان برای آن کار یک هدف بالاتر و بالاتر هم در نظر داشته باشیم که در طول یکدیگر هستند. غذا درست می‌کنم چون خانواده از من توقع دارند غذا درست کنم یا چون سلامتی مهم است یا غذا درست می‌کنم تا .... همینطور هدف از غذا درست کردن را بالاتر می‌بریم مثلاً برای غذا درست کردن متوسل به اهل بیت (علیهم السلام) می‌شویم. همه

<sup>۱</sup> بحار النوار، جلد ۷۵ صفحه ۳۱۹



این موارد تفصیل است. وقتی در رابطه با پختن غذا تفصیل می‌دهیم فقط نوع غذا نیست مثلاً می‌توان به تفصیل غرض غذا پختن و یا تفصیل غایت غذا پختن فکر کرد.

■ سوال: غرض و غایت چه تفاوتی با هم دارد؟

■ غرض علت کار و مقصد و قصد کار است. یعنی این کار را می‌کنم که چه بشود؟! و غایت یعنی چه چیزهایی می‌تواند بشود یعنی آخر آن چه می‌شود؟ غایت و غرض به هم ربط دارد. متفاوت دیدن غرض و غایت، تفصیل است.

تفصیل، تفصیل دارد در ترجیح همه چیز جمع می‌شود. هر چقدر بتوان موضوع را باز کرد و حالت‌های مختلف داشت می‌توان به نتیجه بهتر رسید. ما برای خیرگزینی نیاز به یک ذهن تفصیل یافته داریم. تفصیل تمایز همراه با توجه به روابط است نباید محور اصلی را فراموش کرد به همین دلیل تفصیل باز کردنی است که در آن گم نمی‌شویم نکته این است که من باید عمل کنم یعنی وقتی نهار پختن عملی می‌شود که چیزی در سفره قرار بگیرد و غرض من را محقق کند. وقتی به تحقق نرسد خیری اتفاق نیافتاده است. تحقق عینیت یافتن است طوری که من به غرض خود برسم. بلاخره یکی از این موارد را در تفصیل انتخاب می‌کنیم و به مرحله ترجیح می‌رسیم. در غرض‌ها ما بررسی می‌کنیم که می‌توانم کدام یک از این هدف‌ها را داشته باشم و این هدف‌ها آیا با هم قابل جمع هستند مثلاً هم غذای خوبی باشد هم فرزندم دوست داشته باشد هم همسرم راضی باشد هم توسل به اهل بیت داشته باشد و هم به قرب الی الله داشته باشم. ولی برای برخی از اهداف نمی‌توان همه اهداف را با هم جمع کرد، مثلاً هم غذا را فرزندم بخورد و هم به همسایه‌ها بدم، ولی غذایی که برای بچه درست می‌کنیم را نمی‌توان به همسایه داد بنابراین باید بین اهداف انتخاب کنیم. برای ترجیح به طور طبیعی نیاز به معیار داریم و هر چیزی برای خود معیار دارد و هر معیاری باید منطبق بر حکم خدا باشد. بنابراین من باید برای هر معیار خود مرجع داشته باشم. بنابراین من نیازمند به مجموعه معیار هستم. یکی از مشکلات انسان‌ها این است که نمی‌دانند برای مجموعه کارهای خود نیاز به مجموعه معیار دارند و این مربوط به دوره دوم رشد است.

ترجیح، انتخاب معیار است و در معیار به غرض و غایت عمل توجه می‌شود. مثلاً در موضوع «ما چرا زندگی می‌کنیم؟» در پاسخ می‌گوییم ما زندگی می‌کنیم که امکانات لازم برای زندگی اخروی را بدست آوریم، این معیار حقیقی و اصلی است. اگر ما در زندگی کاری بکنیم که به درد آخرت نخورد این کار غلط است و معیار این سیستم اشتباه است. معیار خیلی موضوع جدی است در واقع معیار حکم خدا است. مثلاً چون خدا گفته و خدا می‌خواهد به بدن ضرر نزنید و سلامت را حفظ کنید می‌شود معیار من. برای مثال خوش مزه بودن غذا می‌تواند یکی از معیارها باشد چون به غذا در زبان عرب طعام می‌گویند و طعام یعنی خوش‌گوار بودن هر آکلی را طعام نمی‌گویند ولی خوش‌مزه بودن معیار اصلی نیست. مثلاً خیلی از غذاها خوش‌مزه است ولی ضرر دارد. در مرحله ترجیح شما نظام اولویت را می‌چینید که بین گزینه‌های مختلف یکی از آنها را انتخاب می‌کنید.

در مرحله بعد خیرگزینی باید تعیین کنیم. یعنی دقیقاً مشخص کنیم که باید چه کار کنیم. تا حالا در فکر بوده حالا شناخت را عملیاتی می‌کنیم. در کتاب فرآیند خیر در رابطه با تعیین گفته شده که تمرکز و تکرار لازم است. تعیین، ترجیح ترجیح است. گزینش یعنی اراده و رغبت و برای کارهای جزئی این بخش‌ها خیلی پررنگ نیست. مثلاً من در رابطه با غذا خیلی فکر کردم و در این بخش خیلی سریع اراده و محقق می‌شود ولی ممکن است عواملی منجر شود که رغبت برای انجام کار از بین برود مثلاً برای پختن غذا نیاز به آرام‌پز باشد ولی ممکن است من اراده پیدا کردن آرام‌پز را نداشته باشم و این باعث شود از پختن آن غذا صرف نظر کنم. گزینش یعنی برم تا آن کار را انجام دهم. در واقع همان فعل در ساختار وجودی است.

تحقق هم یعنی آن عمل انجام شود و من به نتیجه برسم.

حالا برای انجام تکلیف کافی است یک عمل را در نظر بگیرم مثل خرید کردن. بعد فرآیند خیر را در آن بررسی کنیم که آیا خیر در آن محقق شده است یا نه. فرآیند خیر لازم است در زندگی مورد توجه قرار بگیرد و درونی شود. لازم است انسان نگاه کلی خود را



خیرگزین کند. آدم وقتی می‌خواهد یک کار را بکند بهتر است به آن فکر و توجه کند به طور طبیعی مسائلی از ذهن فرد رد می‌شود. این حداقل خیرگزینی است. لازم است در جلسات بعد هم به این موضوع پرداخته شود تا فرآیند خیر برای ما ملموس شود.

### سوال از سوره نصر:

➤ آیا بین فوج فوج بودن و نصر و فتح خدا رابطه وجود دارد؟

حداقل در نگاه اولیه سوره مبارکه نصر فوج بودن جزء ملزومات نصر و فتح نیست. اینکه نصر و فتح نیاز به حرکت جمعی دارد از مسلمات است ولی حرف اصلی سوره نصر نیست البته می‌توان بعداً به آن رسید ولی به عنوان پیام سوره نصر نمی‌توان به آن نگاه کرد. چون در سوره نصر به این صورت است که به واسطه نصر و فتح جمع تشکیل شده است. فوج‌ها در ادامه فتح وارد شدند. نه اینکه به خاطر فوج‌ها نصر آمده است. ما برای اینکه نصر خدا اتفاق بیافتد باید جمع باشیم درست است ولی پیام سوره نصر نیست. در سوره نصر فوج در ابتدا مثبت نیست در واقع اینکه کمیت دارد مثبت است ولی اینکه کمیت در فوج‌های مختلف هستند و باید مدیریت شوند، در دسر ساز است البته مثل زندگی دنیا که در دسر ساز است. آدم‌ها چون نصر و فتح خدا آمده فوج فوج در دین داخل شدند. یکی از شفاف‌ترین سوره‌ها که می‌توان این جمع بودن را موثر در موفقیت و فتح دید سوره عصر است چون در سوره عصر انسان را چون انسان است در خسر می‌داند بعد می‌فرماید این انسان می‌تواند در خسر نباشد اگر ایمان و عمل صالح و تواصی داشته باشد تواصی به صورت جمعی محقق می‌شود. یعنی براساس سوره عصر امکان ندارد یک فرد از خسران بیرون بیاید.

سوره نصر نمی‌گوید که چون خالص نیستند پس نمی‌شود از آنها استفاده کرد در واقع درست است که خالص نیستند ولی می‌توان برای آنها کاری کرد. و به پیامبر هم در این رابطه دستور العمل دادند.

### سوره مبارکه کافرون:

سوره کافران چهار ریشه دارد و از بین آنها یک ریشه خیلی تکرار شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

- ❖ «قل» «کفر» «دین» «عبد» ریشه‌های اصلی سوره است و باقی کلمات سوره ضمیر و حروف مختلف است.
- ❖ در کتاب ترم دوم روش‌های تدبیر در قرآن، این سوره در درس کلمه آمده است. در این سوره نقش کلمه خیلی پررنگ است.
- ❖ به معنای این چهار ریشه دقت کنید:

✓ «قل»، ابراز ما فی القلب به ای وسیله کان، محور آن ابراز است.

✓ «کفر»، هو الردّ و عدم الاعتناء بشیء.

✓ «عبد»، و غایه التذلل فی قبال مولی مع الطاعة

✓ «دین»، هو الخضوع و الانقیاد قبال برنامج أو مقررات معینة



- ❖ در این سوره نیز امر به ابراز شده است یعنی همه سوره آن چیزی است که باید ابراز شود. کسی که باید ابراز کند باید ما فی القلب خود را ابراز کند.
- ❖ مخاطب ابراز در این سوره مخاطب خاص و مشخصی است ولی در سوره‌های ناس و فلق و توحید مخاطب عمومی است. مخاطب سوره، کافرون هستند.
- ❖ کافر بر وزن فاعل کسی است که چیزی را رد یا به آن بی‌اعتنایی می‌کند. کافر در این سوره به صورت جمع آمده است. در سوره مشخص نکرده است. کافران چه چیزی را رد می‌کنند.
- ❖ حذفیات قرآن معنا دارد و در این سوره وقتی کفر به چه چیز را نمی‌گوید یعنی این‌ها کسانی هستند که یک چیزهایی را رد می‌کنند گاهی وقت‌ها حذف کردن و نگفتن یعنی خیلی معلوم است که چه چیزهایی را رد می‌کنند.
- ❖ پیامبر باید این چیز را به جمعی بگوید که در حالت رد و عدم اعتنا هستند.
- ❖ علامه در تفسیر المیزان گفتند منظور همه کافران نیست. مشخصاً کافران مکه و همان جمعی که با پیامبر دشمنی می‌کردند، هستند. در آیه اول خداوند به پیامبر امر می‌کند که به کافران ابراز کند.
- ❖ آنچه به کافران گفته می‌شود این است که نمی‌پرستم آنچه را شما می‌پرستید و نه شما پرستنده‌اید آنچه را می‌پرستم و نه من پرستنده‌ام آنچه را شما می‌پرستید، شما دین خودتان و من هم دین خودم را دارم.
- ❖ یک وضعیتی به نام عبودیت داریم. عبادت یک حالت تذلل است حالت خاری و خاکساری است علامه مصطفوی اعتقاد دارند غایت خاری و خاکساری، عبودیت است. منتها این تذلل نسبت به یک عزتی اتفاق می‌افتد و فی قبال یک مولایی است که با اطاعت همراه است. حتماً هم همراه اطاعت است.
- ❖ اطاعت از ریشه طوع است و به معنای تبعیت کردن از روی رغبت است. در اطاعت طوع و رغبت وجود دارد و از روی اکراه نیست.
- ❖ جای دیگری در سوره بقره آمده است که «لا اکره فی الدین» چون در عبودیت اکراه وجود ندارد و اطاعت است.
- ❖ انسان‌ها در ذات و سرشت خود به این تذلل نیاز دارند. دوست دارند خار و خاکسار کسی باشند. خداوند برای اینکه انسان‌ها را به عبودیت برساند و چون اوج شکوفایی توان‌ها و کمال در این قالب رخ می‌دهد خداوند انسان را متمایل به تذلل فی قبال یک مولایی خلق کرده است.
- ❖ این عبودیت در این سوره حالت‌های مختلفی پیدا می‌کند اول فعل مضارع است.
- ❖ فعل نسبت به اسم جریان‌دار است و در فعل‌ها هم فعل مضارع جریان را نشان می‌دهد و فعل ماضی ثبات یک جریان را نشان می‌دهد و اسم هم کلاً ثبات را نشان می‌دهد.
- ❖ اعبدوا فعل مضارع متکلم وحده است. یعنی کسی به خودش می‌گوید و به یک جریانی اشاره دارد. در این آیه به جریان عبودیت اشاره می‌کند یعنی برنامه مستمر تذلل در قبال مولی مع اطاعه است.
- ❖ اعبد یعنی دائماً این وضعیت را می‌دارم.
- ❖ پیامبر می‌فرماید نمی‌پرستم یعنی اول سوره وقتی بحث عبودیت شروع می‌شود از منفی شروع می‌شود قبل از اینکه بگوید چه چیز را می‌پرستم می‌فرماید چه چیز را نمی‌پرستم و فعلم این است.
- ❖ در آیه «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» ما، موصول است مفعول أَعْبُدُ است و چیزی را نمی‌پرستند را بیان می‌کند. مای موصول به معنای «آنچه» است منتها موصول، جمله صلّه دارد چیزی را نمی‌پرستم که شما می‌پرستید.



- ❖ در عبودیت این «ما» برای مولى است و پیامبر مولى کافران را نمی‌پرستد. در واقع مولى با پرستندگانش در این آیه معرفی می‌شود.
- ❖ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» یک جمله فعلیه است، جمله های فعلیه جریان را نشان می‌دهند.
- ❖ «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» جمله اسمیه است که چیزهای ثابت و قوانین را نشان می‌دهند.
- ❖ انتم مبتدا است و عابدون هم به صورت اسم آمده است. اسم فاعل می‌تواند مفعول داشته باشد و حالت فعل پیدا می‌کند و این «ما» مفعول این اسم فاعل است. موضوع جمله انتم است و می‌گوید شما اینگونه‌اید. سر این جمله یک لا آمده است. این «لَا» در ابتدای جمله کل جمله را برعکس می‌کند. در واقع شما برای بررسی این آیه باید این وضعیت را در نظر بگیرید که می‌فرماید شما پرستندگان آنچه من می‌پرستم هستید یعنی صفت شما این است که پرستنده آنچه من می‌پرستند هستید و این لام او جمله کل جمله اسمیه را تغییر می‌دهد و معنای آن به این صورت می‌شود که شما به صورت ثابت پرستنده آنچه من می‌پرستم، نیستید.
- ❖ جمله های بعدی نیز اسمیه است.
- ❖ جمله «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ(۵)» هم که عیناً تکرار می‌شود.
- ❖ در پایان هم دین مطرح می‌شود. فرق دین و عبودیت این است که در دین خضوع و انقیاد در قبال یک برنامه است و در عبد در قبال مولى است. نسبت بین برنامه و مولى هم مشخص است، مولى چیزی می‌گوید که مورد اطاعت واقع می‌شود و آنچه مولى می‌گوید دین است. یعنی هر کسی برنامه را از سر خود می‌آورد یعنی خودش و نفسش مولى است.

### تکلیف هفته آینده:

- ✓ فعلا در هفته به این نکته توجه داشته باشیم که ما این کافرون نیستیم پس خدای ما همان خدای پیامبر است، بنابراین دین ما همان دین پیامبر است، پس اگر ما واقعاً کافرون نیستیم دین ما واقعاً دین پیامبر باشد و عملکرد ما هم عملکرد پیامبر باشد. یعنی اگر پیامبر خوش اخلاق بوده ما هم باید خوش اخلاق باشیم. یعنی باید عملکردهای خود را بررسی کنیم که آیا عملکرد ما مطابق عملکرد پیامبر است یا نه. در این هفته دین خود را با دین پیامبر تطبیق دهیم که آیا این هفته ما مطابق با دین پیامبر عمل کرده‌ایم یا نه. نمی‌شود که من خدای پیامبر را بپرستم ولی دینم دین پیامبر نباشد. به سبک زندگی و انطباق آن با زندگی پیامبر توجه کنیم. بنابراین «توجه به انطباق جزئیات سبک زندگی خود با سبک زندگی پیامبر» تکلیف این هفته است. اگر این کار را در این هفته انجام دهید چیزهای را کشف می‌کنید که تا حالا تجربه نکردید. به میزان انطباق آن توجه داشته باشید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»